

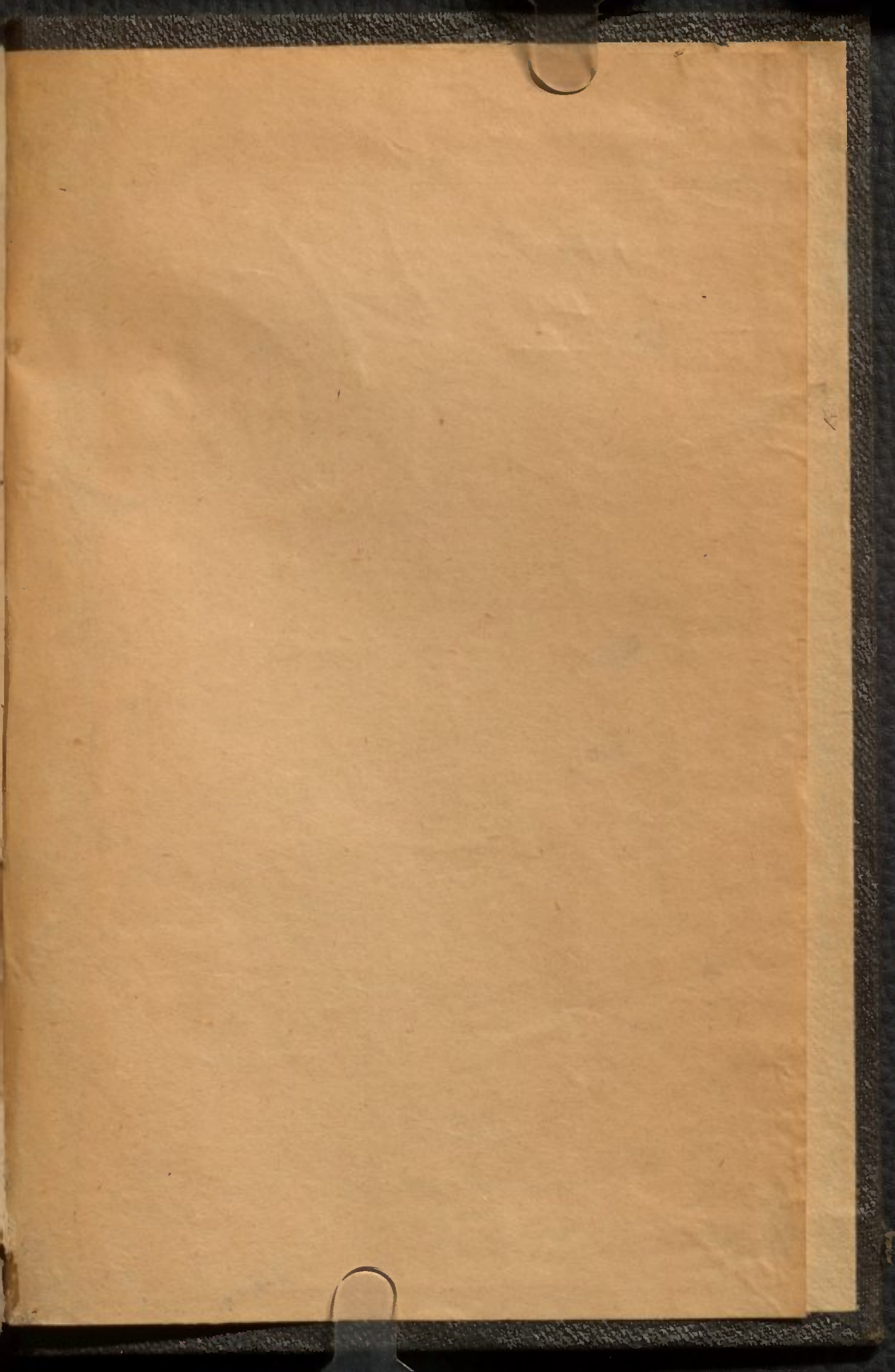
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 49

M 21

77P5

49



M7

Lucknow
28. II. 21.
W.I.

بسم الله الرحمن الرحيم

انتخاب کتاب سکندری اودیبه طفلان شیرخوار در غم نرسد

اودیبه طفلان شیرخورد بدانگونه چون کودکی شیرخوار شیر صحاف و صاف و صاف

بمرض مبتلا گردد چون شیر فاسد نباشد و مرض کرده اگر شیری که بسبب غلبه باد

فاسد شده باشد با شیر بزرگ و بیاض شود و باغداد کرده و او از آن مستضعف شود

و بول و غایب و طراط باوی مبتلا شود و لاغری شود و در اطراف مجتبی معذبند شود

اگر شیری که بسبب غلبه بلغم فاسد شده باشد بخورد بمرض تبلیه مبتلا گردد و غایب باشد

نرم بود و از آن مرض نرم کرده و از آن قوی شود و باد برقان و تشنگی

و تا پاکه جدا آید اگر شیری که بسبب غلبه بلغم فاسد شده باشد بخورد با امراض

بلغمی مبتلا گردد و خواب بسیار کند و از آن مرض غاب بسیار سیلان یابد و از آن مرض

سخت گردد و بلبه ای چشمش سبب شوند و پاناسه و قی کران شود از

جهد امراض که مخصوص به بچه ها اند یکی از علتهای نامند و آن است که از

نوشیدن شیر چشم بچه خارش کند و از آن آب مترشح گردد بچه خوی این

بچه ها

دین چشم باز کردن نتواند بسبب حدوث این مرض گوید که چشم در بینی
و چشم را بدست مانند یکی از او درین کود که در باره نیک گوید و آن است
که نویسد شیر دایه حامله بچه لاغر کرد و در شکم بزرگ نشود و راستی کم آفتد و رفته
و معنی و مرض نشتد و مصلحت شود این مرض را از بهو که نیر گویند و یکی از آن
امراض مذکوره را ^{تالی} الکف نامند و آن است که در طام بچه دانه ازان گوش فاسد
که سرش باریک باشد حدوث یافتند و ~~نوشته شود~~ ازان تا که سر ازان
بچه غایر کرد و طام بچته شود و طوی و دهن و چشم درد کند و بچه بدستواری
شیر کمین تواند و یکی از آن اجلطاد یکی را اینست گویند و علامات آن در
چهره رو که حرفوم است و دیگر امراض جثا بچه است و جز آن در بچه و غیر آن
یکسانند و علامات این امراض نیر در بچه و غیر آن یکسان بودند و چون
بچه را سبب و بود پری شود علامتش است که گاهی بگریه و گاهی بخندند
و گاهی بیترتد و گاهی بناض و دندان خود را یادایه را بگریه و گاهی بنا لاگرد
و گاهی دندان را بر هم بیاورد و گاهی بسیار بر هم زند و لاغر شود و در شب
را بود و کف از دهنش میآید که دروغ غایب از هم باشد و او از حقیق بدستوار است

اید و از اندامش بوی بد بچو بوی باج و خون اید و شیر را بصری که سابقا
کند و تشنه نوشند و اسهال و دلگرازی و بی خوابی با باده کونند چون که دندانها را در دهان
بچه مذکور بسیار است چنانچه سر نه وقتی بود در دیر و سایر اعضا مبتلا گردد و محل در در
بسیار نامی که در خون دیکری از تماس کند بپوارا که در روز باقی و در وقت صبحان آن
از روی بچه معلوم شود و از آنکه بچه قدرت بر نطق ندارد چون آنکه با بیدار باشد که
در داند که است و این بسیار بگوید و آنکه در بسیار است می باید چشم و گوشش
و دهن و بینی و در و چشم و بینی نگاه بچرا در امدام بگیرند تا اگر مرضی حادث نشود باشد
بعلاج آن گوشه اگر در عضوی از اعضای بچه علت حادث شود که آن عضو
بچه بدست خود تماس کند و بگیرد و اگر در سر بچه علی بنده شود چشم بسته دارد
و اگر در مثانه شود بول بد نواری کند که بچه می کند یا شکمش از باد منفخ شود و او را
کند بداند که در شکم رنج دارد و اگر بسیار گوی کند بداند که در تمام وجودش
رنج حاصل شده است و بچکان را در روی که نرم باشد و چیزی و بنغم را
بسیار باید داد **باید در است** که چون بچه پادندان زاده شود تا چهار گوی
و مادرش در میان آنکه روزی بچهره بچه که دندانهاش در اول ماه

یاد در ماه یا سیوم ماه بر ایند بر پدر نامبارک بود و پدرش در میان آنکه روز
برد و بچه که دنیاهاش یکبارم ماه بر ایند بر برادر نامبارک بود و آنکه بچه
یعنی بر ایند بر برادر و مادر نامبارک بود و پدرش فقیر کند و برادر و مادرش
بچه نبرد و میان آنکه روز در ششم ماه بر ایند مادر و پدر را نامبارک بود و پدرش
فقر شود اگر در هفتم ماه بر ایند نامبارک بود پدرش را غنا و مال حاصل آید اگر در
هشتم ماه بر ایند ثروت چهارده ماه بیشتر مبارک است و الله اعلم بالصواب
علاج چون بچه را مرضی حاصل شود طبیب را آید که خطی که مورث مرض باشد
شناخته و غلبه آن دیده و قوت و ضعف بچه در یافته بر حسب مناسب فصل
و ولایت علاج بکار بسته نماید اگر داند و بچه و بخوان اکثر در ارضی برابر از
فساد خلا در غیر بچه مرض حادث شود و در بچه نیز حادث گردد و علی
که در فغان یا نبرد بر حسب حال بکار بندد و علی که بچه از اعلی کردن
تواند چنانچه عمل داغ و سوره و نظایر کنند و نیز بجهت مودف و مرض بجهت
اگر حاجت بخوراندن و بوی برای بچه افتد باید که بچه جوان در ماه دوم بمقدار
دو دان برنگ سیاه و جوان در هر ماهی مقدار یکدانه برنگ زیاده اند
تا ماه دوم در سال دوم مقدار خسته کنار خطی بخوراند و در سال

بمقدار کتار خطکی و چون در چهارم سال در اید مقداری ز مادر کشید و بچند
بیشتر بر مناسبت حال مقداری بر سر او اندک **منز خوار** بود دارد بخت و دفعه
مرض این برای دایه یا مادرش می بخوراند و هر دو را بهم بخوراند و بچه که غلبه خوار
بود بران دفعه مرضش هم باو باید خوراند **بدر آنکه** چون بچه دارد و نخورد دارد
در پستان دایه طلب کند تا بگوید پستان در او خورده شود و داروقی در آن حال
بچه را نباید داد و عینه **منز** نباید کرد بلکه ضرورت افتد و هر بچه که منور ترش نقصان
شود و در استخوان نارسایی بسبب ما بکه بود اسهال نقصان مغز غلبه کرده است
مغاکه افتد و از استخوانی جدا اید و ضعف و سستی حاصل گردد باید که روغن کتان
را با دانه های شیرین مثل کایا و کنجک و بونث و بونث و بر اندام و کانش نیز طلب کند
و اگر از جهت دفعه مغاک نارسایی بر رویش بر نهد استخوان
بسیار که در و مغاک افتاده است مرتفع گردد و هر بچه که نارسایی غلبه ما
استفح و درد جدا اید باید که بیارو دای دافه باو علیان کند پس این که
روغن را با دانه های مذکور بچینه بر نماند که طلب کند یا آنکه داروهای مذکور را
گرم کرده بر نمانش نهاده کمی رساند اگر در مقعد بچه چکنی رسد جدا اید
دافه تا بچه علیان اگر رسوت اس کرده بچه لا بیشتر رسانند و در وقت حذر

نافع تر آید از مادرش را بر چندان نباشد شیر ز یا شیر ما که با او بویک بند
دقیقا روغن نسور را بسیر نف زرد و بیج و هر دو دومی و خار باز کور

و ستر اول و گلبره و برسی و پهل در از درز چوب و کوهنه و نملک
به بزند و اندک که اندک بچ شیر خواره را بخوراند و یک که شیر طعام هر دو بخورند
و از جهت آن پهلوس و دیو دار پهل کرد شهید با و برنگ انور هر دو روغن

بر می روغن سبزه پسته و مقداری او را بخوراند بچ را اسه علف حادث

نشود و قوی گردد و عقل و عرش عفو **دقیقا** چون مانع بچه اما سر غلوه

کلیق را کم کنند تا اینکه عمل شود و بعد از آن سر شکما شیرین بر آن رند

پس از ابجامه و بر که به بچند و بعد از آن عمل سید بکار برند اما بس نماند

زایل گردد **دقیقا** چون ناف از آن بچه بچنه شود باید که روغن کچنه که

از آن سبب تر از آن زرد چوب و بود و برنگ و مهلتی بچنه باشند بر آن طلا

گند یا دانه در دای نم کوره را اس کرده بر بچگی ناف بزرگند فراهم شود

دقیقا خاکستر نیک بز بر ناف بچه که بچنه باشند بزرگند فراهم کرد **دقیقا**

بزرگهای نرم از آن جای و طبع از اس کرده باشد امیخته پس بند

محل مرض طلا کنند از این بچگی و این بچه زایل شود **دقیقا** از این

در صورت و تبس بوجین و املی و ج را اس کرده باشد اینجمله بسیار
بیشکی و این دوت زایل شود **دیف** تبس بوجین و پهلدر از در صورت زایل
ذاریت مالک اسکی اس کرده باشد اینجمله بسیار تبس ازین فی ذرت و در
زایل شود **دیف** ملک تر شک فلهتی اس کرده باشد اینجمله بسیار
علنی که پیه را از خوردن بیشتر عادت شده باشد زایل گردد اگر هر سه را
مذکور و برنگ را اس کرده باشد بسیار کمهای شکم زایل شوند **دیف**
پهلدر بسیار از چاب چشم شده معنی اس کرده باشد هر دو کمای بسیار
در وعین شورا اینجمله بجه را بسیار تبس ازین فی که بوعه نوشیدن پشری شود
دفعه شود **دیف** کتلی را اس کرده باشد و شکم اینجمله بسیار تبس یا ان را
باب کم اس کرده بر اندام سخن کند تب زایل شود **دیف** جو شری خوب
و در ابلد و مهلی و لثای و ایند جو بیوت شد اینجمله تب و استیاد و در
زایل شود اگر جو شش مذکور دایه بجه را بیوت اند فایده مذکور حاصل **دیف**
سجق موته و پهلدر از و استیس و شک و لک اسکی باشد اینجمله بسیار
شک و استیاد و صرف و در معنی و دفعه که **دیف** از جو و دیو در
بجیل بیوتون سونف هر دو کمای بار یک اس کرده باشد اینجمله

بسیارند ازین که سنگی افزاید و سنگر هفت و باد و تپه و استیاری و پندرو که
و بر کف و همه و سرفه و تی و فوفه شود **ایضا** استیاری را اس کرده

باشند امیخته بسیارند سرفه و تی و کوب و استیاری و فوفه شود **ایضا**
مغز تخم تفرکه و زارن تا اولک سنگ اس کرده باشد امیخته بسیارند

سرفه و تی و استیاری و فوفه شود تی و تی و فوفه شود از نیک و ان
نه اندازند تی بادی و فوفه شود **ایضا** جوشن مجده و کل و دای و وی و لود و کلین

باشند امیخته بیونند استیاری که با زرد و با زرد و سبزه بود و صیقل
ایضا بزنگ و مغز کتار و موته و ربول را اس کرده باشد بسیارند

ازین تی و سنگی و استیاری خوبا زرد و صیقل **ایضا** فلفین و تخم الیچی خورد
و نیک را اس کرده باشد و نیک امیخته بسیارند ازین بول سینه

طغیان بکشد و معمول مولف است **ایضا** نیک و سندی و انگرد

و الیچی و بیا بستی مجده را اس کرده و بار و عن سوز و یا آب امیخته

بسیارند ازین درد بای اما سنگم فوفه شود **ایضا** ارض و کله خورد که زرد

سنگها سوز و یازرد و یا سوز است کچمال و کچمالی و زیره جوز بزی و کل انار

و کس کرده بر سینه استیاری و فوفه شود **ایضا** دو دخانه و زرد جوب و کوبیده

و خردل و انزیر جو بادق اس کرده بر اندام سخت است و در دوقه چکاند

دیفی انگور و جوانه بلبله و بلبله راز بار یک اس کرده باشند و در دوقه

سور و میخچه پستاند سرفه و در سه دفعه شود **دیفی** پاشیره ادرک که قند میخند

بخوراند لکله نم شود **دیفی** پهلک مول و شیس بلبله راز و لکله سنگی جواس

اس کرده باشند بلبله سرفه بر نوع که باشند شود **دیفی** لهر و میخ

وز زجوب و تخ با اب اس کنند و کم کرده در بر که میدا بخر سجده عمل سید

بطار بند مرض لکله و مالک فوشود **دیفی** تر بنده بود که میرنه سپید و نعل و

ادرک و گنهای خورد و بزرگ با اب اس کرده و شیر کم کرد اینده بر چشم بچه

سخت کنند **دیفی** منسل خر مهره زرنج تخم کبکج با اب اس کرده بودیم

خارش بر بوی ساق **دیفی** منسل و ناف خر مهره و بلبله راز و در نوت با اب

باب اس کرده و قنده سازند بعد هو باشند سیده در چشم کشد جمیع

امراض چشم بچه دفعه شود **دیفی** خر مهره و مهلتی و رگوت با اب اس کرده

بر روی بچه سخت کنند بخیلی آن بچه دفعه شود **دیفی** در دیر که بوی بچه سخت

و خون بکشایند و بگوشت در خندان نیز در دیر بزش را بنویسند از و

کالو لیا دکن را اس کرده بر آن سخت کنند از این مرض بنویسند کالو لیا

دیفی

بعضاً روغن سستور را سیخ از آن اسکنده و بشیر کرده چندان

دانه روغن با شیر به پزند و بلیانند و بر آنراش طلا کنند ازین لاغری طفل

دفعه شود **بعضاً** پوست بوزغ کبک را با آب اسکروده بخوراند طفل زنده شود

بعضاً سرطان را در شیر انراخته جوش دهند و شیر را بر پای بکند طلا کند از

ساییدن دندانها بجز آنکه در خواب **بعضاً** سیر و برگه نم و لک و پوست نانیزه

جو گوهر کرده با روغن سستور امیخته بر داخل نهند و در دوشش که در برسانند

اسب و یو پری دفعه شود **بعضاً** کشتله و موی سر زادی و شرف زرد

و بر که نم را جو گوهر کرده با روغن سستور امیخته بر داخل نهند و در آن کجا

برسانند اسب دفعه شود **بعضاً** گوته و بچه و هیله و بر اینها و سونا

وزر جو بامیس کرده بدارند با شنبه و روغن سستور امیخته که را بلیانند

زیر که و دانا کرده و قوی شود **بعضاً** چون طفل را دندان بر آید باید که

شیر زرد باد و غده که بلبک یا نیز عادت بکرایند تا قوی شود **بعضاً**

بونی بچه شیر لوده بگذارد چار و ما و مهلی و رازش لا اسکروده با شنبه

و شکر امیخته بر قدر مناسب حال بدام بلیانند که در دست گوید و گویش

یک بود و فریب بود **بعضاً** کج اسکنده و با روغن سستور با شیر امیخته

بلبا سبب در دست گوید و گویا پیش نیکو **دیفقا** فلفله تار و لاجل کجک و ز
 جلوب زرد مکاره رخته بخورند میت و تلواسه در می و سجد با سبب کرم
دیفقا بهلا موی و لاجل کجک جلوب کرده در آب جوش داده که تازه نموده
 بدیر بت و تلواسه و نرمی و سجد با سبب کرم **دیفقا** چون که زاده شود
 باید که گویند را با سبب باروغن ستور امیخته با نکت سخن کرده در دهن بچه در از
 بعد از این که را سبب دیو و پری نشود در هر اثر میکند **دیفقا** بر لب یا ز
 دوم از آن خوشی استخوانه بروغن تر کرده بر اخله بند دو و دقان بوی رس
 هم چنین بوقت روز این عمل کند **دیفقا** دیو و پری ز سر **دیفقا** جوش بچهل
 بزرگه را یا نیز ماله کاه و روغن ستور امیخته بنویسند بلکه **دیفقا** شود
 دارهله منبتی بلیله زیره میترج اسل کرده با سبب امیخته در دهن بچه سخت
 بچکی دهن دفعه شود **دیفقا** روغن ستور امیخته از آن ملتی دیو دار و
 بپله راز و با هوای و ضدل و تالیس پیز و کلیر کجبه بر اندازد کج طلا کند
 و نیز بلیب نه اما س دفعه شود **دیفقا** فلفل دراز اسس کرده
 بلبا سبب از این دمه و سر فو بت و همه و بلیک وقتی بطلد دفعه شود
 معمول و مولف است صحب نامید

کنار قی

دیفقا

دیفال کنفی رت مهدی رت صندن بلاه جری زه تزدالا زیره سفید

سوره سپس برکه نم برکه خنار یوزد جنی هجده و سه سونکه
و پیمان پیر و نیل کنفی و مولنی و جاکو و کچور و مورج و کسینز و ده ماهه

لا زهر یک خنارم جمع ادویه را مشام بسته کوفه و چینه بست و پنجم

کل سرخ کوفه کرد با هم بید و بدار و مقدار قوت در اسکی دیده یعنی را
باید روزی یکبارند خصوصاً بچه و طفل را از مرض رت آن چینی و چهار داد کوفه

و غلبه خون زایل کرد این لال کوفتی کوبند مستعمل از طبایع اند محمول زهر است

دفعه رخ باد سه نیلکها برکه نم سوراجی که حنا کچور زیره سفید بادیان

سیاقه مغربل طبایع برین باد گفته کیورا کور کبان اصل القوی کسینز

کیر و کسینز جری انده حس رخ گلوی کباب چینی فائده صغیر فائده کباب

فلقد در از ز جوسه نیر مالا کم نادرنگ نکر بلاه جری رت مهدی ده ماهه

چاکستوب موبته بنو فر بنس کل کلاب قلعی کشته ضد بقید برکه دهنتر

دهتر لکتر استخی ضدل سرخ سبسی بد فضل کرد دار بله

این ادویه وزن برابر کوفه و چینه باب طفل را بخوراند رخباد و چهار در نوبه
و اگر از بسب رخباد و کسینز را بخوراند بی جود و یا عمل با طفل شود مادر طفل بوقصد عمل کند
بجست باید باب بخورند

ایضا دفعه زوایا شکم زیره سفید و تخم بی بر شکم طفل سبب از شکم زینه غول

دفعه برای کتابدن شکم بسته سر کین موشش باب کم کرده بر زینه شکم
شکم جوان باش و بول کین ده شود **دفعه** دندان اسیب ز زور بکنند در کلوبه

دندان اسن ز اهد **دفعه** دندان سفید و حنا وزن متادی دارا کین
و بخوراند سر خباد دفعه شود **دفعه** در کولگان خراطین کین بود و تخم بید کین

و قرفل یک عدد و هر سه را آب یکبار صبه غلوطه س از بار سید با بیشتر مارد
دفعه شود **ایضا** کین طفل که طبع خورده باشد سر کین خوک که بخوراند زنگ سینه شود
دفعه دفعه تیار کاشند دو صفت آب یکصد خوراند دفعه شود **ایضا** دفعه

کودکان و دفعه مسل و لایس شکم و دفعه سر خباد در چهارستان بد به هتک
بلندی سر جان خلفل دراز تروی جاو بید ایند جو مقبر سماک

چاکو لونه و ریج جوای بی بول پلامول از هر یک یک عددی و پسته توپا
وزن دور را انوارد باب اس نموده بد هر صفت در زیا و جلد بچشم شود

ایضا دفعه سر خباد کل معصف ضدل سینه کال کجک حنا و آب بویه
دفعه دفعه سر خباد در چهارستان بد به سنا علی هر دوزیره سر یا لا پودر تخم

ویت الیه باشد کله معصفر اوویه مقدار دریم باب سیمه بخوراند
دیفان در طفل غایط سبز نشیند جاگو و مهدی باب دس کرده بدید
 صحنیت باید **دیفان** و در بلد چهار همتی بپوشند کولاس زد و بخوراند
 ب صفراوی دفعه شود **دیفان** با برنگ و در بلد و موته و نیز مال
 وزن برابر باب طفل را بخوراند اطلاق دفعه شود **دیفان** دفعه خیار
 کالای زیری سر تا نریل گفته مرچانی گفته وزن برابر باب در بیمار ما
 بدید صحنیت باید سر خیار دفعه شود **دیفان** پوست درخت سرس را کوفته و بپوشد
 بدارند و بشیر زب پنده بر بخنکی تا طفل آن و جوانا و پیران طلاقند
 چون حدوت ایچر ضرر از خون است از بی دارویه شود معمول
دیفان کبیل دراز و بیس و کلسنی مساوی کوفته و بچینه بوزاند از
 یک ناهنه دو ماهه عمر فوت و کلسنی طفل دیده با مقواری غسل و شیر
 عورت با با غسل و مقواری اب طفل را روزینه بلبیا نند تا سه روز
 بزرگی زرضی تب و سرفه و از فو و اجل و سول شکم و کوبه و کولاس کلسنی
 و دپه دفعه شود اگر طفل را در مرض تب اسهال خام باشد نیز صحیحاید
 اگر شکش یا عودا شکمش محبتس باشد با سانی روان شده

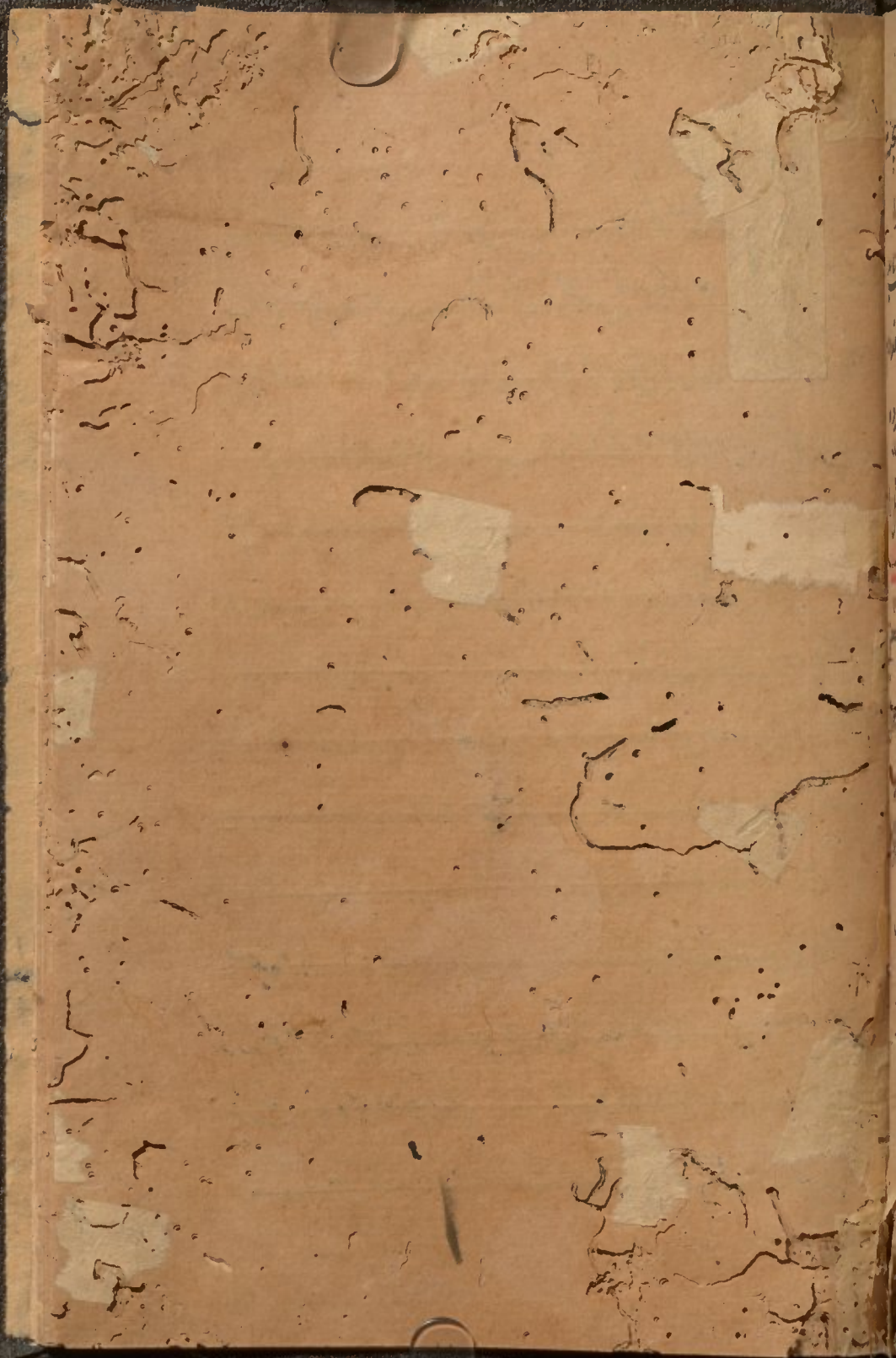
این سواد
 از حوت برابر
 کوه کلسنی

اصبتا سن یا بد یعنی نه نشود صلی بحرب و معمول مولف است که این بل
دارد در حق با اراضی مذکور کافی است و این را بپلا داد و لایه لایه
دفعه لکراسنی موته نطفه از پیش هر یک دو نیم ماشه مغز ضایع
ده ماشه در پنجاه درم آب انراخته خب برارند و صمد سوم حصه لان
اب بجامه پنجه شیر کم کرده شش ماشه شکر قری در آن انراخته برارند
و آنکه دانکه اران آب طفل را بنوشند که جوی و برنج و دال غلوا و در آب
ام یاست و فو شود **دفعه** سهوا که بریان و مضمیر هر یک بخدا م
نک سنگ و نیم درم با هم کوفته و پنجه بشیره بر که جبر مخلوط کرده بقدر دان
نخود غلوه که کرده نظا هر دو یکی روزینه طفل را بخورد آید و کهوی غلوا شد
تا سه روز در عن مال کار و ممنوع است بیدار آن اگر قدری بخورد مضایقه
ازین افزونی بکود کوه و چشمه و سواسی و طانس و لول شکم و فو شود
و این را تکلنا و کتاکو نید معمول مولف است **دفعه** طان که در ج و
رسوت و پیل بری متادی کوفته و پنجه در شیره لک کرده عوف کوا که
مخلوط کرده بقدر دانه نخود غلوه با بسته نظا هر دو یکی روزینه باب تاز
بخورد این سواس و طانس و سر ضایع تا یکی و چهار و و غلوا سیر

و کبریت صفت و بکلی ارض خون و بچگی آن دفعه ششونند باید که جنین ایضا
مانند کبوتری بخورد از آن مقدار کند که بر ایض سر خجاده تا سه تا روزینه
یک کوبه بخورد در ماهی به روز بخورد از مرض مذکور این زیاده
معمول مولف اینست و این را در جنین کند مکنند و نیکی کویا نیز مکنند
دیفان کبیر کت و کبیر و کبیر چینی و تخم ریجان و هلیله و چاکو و سوره
سختی کرده بزرگ و مقولای در دهن بزرگند بچگی همین زایل گردد
این نیز چون گویند معمول مولف است **دیفان** کت در که سنگ نشان
یا رکه کوندی که تازه باشند مساوی کوفته و بجه در دهن طلا سازد
بچگی دهن دفعه شود معمول **دیفان** کت دهنر و لار کت دهن
سرخانه و چهره و نیل بری در کت سفید و کت چیدن مابو و شریقی
از کل با کت کوفته و بجه ظاهر از دهن در دهن برزند بچگی دفعه شود
معمول مولف است **دیفان** در استطلاق شکم زیره و بادبان و ورق گل
و سر کت نم کرده در شکم طلا کند از معادای لادوانکی پینر مایه بزغاله باب
بزرگ بدهند و در اجتناس شیباقی از غسل و فودنه و کلین موش
استعمال کنند در دهن زیت در شکم مانند **دیفان** گل در مایه لوده

تن ترکیب

و بل نیزه بالا که پهل مشای جو کوب کرد کا زده کند و نامنه بچینه
سر کرده مقدرای شهید در آن انداخته بنوشند یا سحر میل از را
باعمل ایچنه بنیسانند طفلی که برضی اشیا بر کوزه مبتلا باشد برضی باید
معمول مولف است و این راری بپرداز کاره گویند **ایضا** سرمنه دوار بر سوزم
الاجی خورد و چ مانده همس که بر سوزم کیتزه بازده مانده نیک سحر کرده
بدرزند و قدری در این طفل نیز آنگند چنگلی آن دفعه شود و مادر طفل را
از خوردن اشیا ترش با دایمزا مانع ازند معمول مولف **ایضا**
تو اکیر الاجی خورد مورد کتته مت و می اس کند و مقدرای در وضی
طفل بر بند چنگلی زایل شود معمول مولف است **ایضا** سحر حق بطلان
باشند ایچنه بلیب مند رض دل هر نوع که باشد مولف و
و سرده و کپرد که و کلمک دفعه شود معمول مولف است **ایضا**
دفعه سنگ رهنی و اطلاق اینون زنجیل کتته بعل با این سرت
از اسه سزد اینون را در کپچی انداخته آنکه اسه نوزاد زایل شود
چون گذار شود او دینه نکور امیزد مقوار دانه موته طفل را با صفت
چا با سپ تا بخوراند و مردم گلزار او را بخورد بخوراند سنگه و دفعه شود



قوت ماه در سال که

بر آنکه نقصان عودت پریشانی نوع است کی آنکه خلق با دو روز سپاری کنند
 از جمیع سیوم از صحبت بمانند که دل از صحبت کاره باشد چهارم از مردن اشیای
 شیرین و نیک دار یا کم بجم از کثرت بفرجام مار بستن چهره‌ای را که افزوده باد از اند
 ششم تب حدوث مرضی در قصب محل خطرناکه حاصل آید درین شش نوع یکی
 خلقی دوم نوع اجیره لاده گفته اند **علیه ان** چند جایه بزرگ شگاف کند و سحوق
 نیک شک و فلفل دراز بر گرداند و از یار و دشمن سوز که **بشیر کننده** باشند به
 و بخوراند بالای آن شیر ماه کار و بنوشند درین قوت ماه افزون گردد و چو است
 و معمول موافقت **اینها** ببل دراز وارد دیده مانش و در درج نماند
 وجود کندم متساوی با شکر امیخته **بیز** و مقداری ارزان بار و عمل سوز برده
 روز پنجم بخوراند و بالای آن شیر با شکر امیخته بنوشند قوت افزون گردد **دیگر**
 سحوق انده را با شیرینه آن مکه چندین داده روز پنجم مقداری ارزان باشد و شکل
 در وضع سوز امیخته بخوراند و بالای آن شیر با شکر امیخته بنوشند به مقدار
 قوت بخشد و جو از بید آید **قوت ماه** گوگرد درم ششصد و یکم مودسی
 سنگاره تال کله ناپوست درخت سینه **تجرب** بکشد و بکشد بکشد بکشد

سندای بیهوشی بخورم همه الکوفه و سخته براند روزی پنج و سیام
دو عدد کم بانیر مکه گار و بخوراند کوزا اشیا ترش و باد ایگر عطر گردان
فوتینا افزون کرددانی را که کوراد چون گویند جرب است **دینا** شناور ^{سینه} شود
موجبس تال بکباره تخم کوچی پهلوی پنکزه پوست کینکن اسکند تخم بن
تخم او تنکن سگ سبان انبدر جو شیرین سر یا دست وی کوفته و سخته بوزن
شکر تری دران امیخته براند در روزینه در بخورم هر وقت صبح و شام نیز
بانیر مکه گار و بخوراند قوت باه افزون کردد جرب است **دینا** جا و تری
بخورم زعفران بخورم جوز بویا قرفل هر یک ده درم یک ماهی سفقور
سه صفت نیم درم چوب کوه فریاض صفت و صفت نیم درم بزر بنی کرم
کرده کوفته هر سخته دو عدد و مضافه ^{دانه} شکر تری دران امیخته براند روزینه دو عدد
بانیر مکه گار و بخوراند اگر این را با خوروز خوردن دهند یک پیره بر که بنول
بالاتی این بخورند قوت باه افزون کردد جرب است **دینا** شیر مکه سیصد درم
بجز جرب این اندازند و سحقی موجبس و سمندر بولکه که هر یک صد بخورم
سخته اعظم بکدرم در جامه پسته دران اندازند و بخت ند بعد هوا را با جامه پسته
مقداری مصی با چاشنی دران انداخته بنوت شد قوت باه افزون شود

اسم حاصل آید معمول مولد است **دیف** چنانچه در درم و
نجاه درم آب انداخته شب در فنک بدارند و صبحم پیش بخوش
چون سوم صبحه آب یانه یکجمله بچنه بستاند و باش نرم بازیند تا آنکه غلیظ
شود بعد هر جوز بوبه بیت بیج باشد قرنفل دوازده نیم باشد ارد سیلهار
بچندرم جز اعظم دو پنجم کوفته و بچنه با بریت درم عمل غلیظ نه کور
یکدم را غلوهما بندند و یکی روز نیم بخوراند و لذت بسیار ترش و باد آید
محرز کرده اند قوت ماه افزاید اس که حاصل آید دووق و صفت بر کرد
سنت چو قوت جعقل یکدم بچنه قرنفل کثیر از عفران یکدمی افزون
برغن سوز سوار شده اس کرده بر یک کوباس زد باسن طور بخورد
اول جاول جح سرت به از نیم تا آینه نوده و مایه از آب برده
و در آن مایه روغن ناکه کاد یکدم بچنه و یکدم بچنه بنیاش انوارد و بخورد
اول کوبان خورد همه از آن پاره بنویز بسیار خوب است سدر حرق معاف از موم است
دیفنا قوت جز اعظم نجاه درم با آب بنویز و خشک کند و صفت بر کرد
بشیره بر که کورر بلا حظه الکنه رومی در آن نه نیمه بد بد بعد هر کوفته بچنه
ببارد بعد از آن بنکره بیت درم در آن لاج

جاو تری بیخانه تخم کوبیده بجز در داری دویندم زعفران
قدری نمک باید که زعفران و نمک را ساییده باب وادیه نوزاد
کوفته در آن آنچه بوزن جز اعظم قند سیاه کهنه یار کرده تیل کوبیده
الخلک بود قدری آب انزاد و یکدم را غلظت برارند و یکی زوزنه
بخوراند قوت باه افزاید و کسلی بخند و خورده را هم که پیشه و اراض باوی
و یکم جو و یکم روکه و کوبیده بادی را دفع کرده اند و بنول و غلظت را با استدال آورد
معمول مولف است **دیف** فلفل دراز بخانه درم کوفته و پنجه دره و هزار درم
فلفل کارد و انزاد فلفل کوبیده تا با کهنه شود و بعد هو و فلفل و لاج و جوهر
و تخ و نال بنزد ناله کبیر و کبیر منهل و بوی صابون و تخ کوبیده و بدار بکند و کهنه
و ابهر که کهنه هر یک دو درم زعفران یکدم کوفته کوفته و پنجه با یکدم درم
روغن زرد و ماییده در کوه نوزاد انزاد و کبیر زنده نگاه چهار صد درم
فلفل تری در آن آنچه در طرف دیگر انزاد و تخی به بند و اگر عقده در می
بیشتر بود نظام بخش انزاد تر خویش رنگه و میفند بود ازین قوت آفراید و مینی
مجموعه اینها و غلظت را بپذیرد و حباب است مامل مولف است

اسکندریه دارا اسکندریه نقل دراز بملا مول عسقره الجاهل اجود
دل جوانی بریک بجزدم کوفه چته هزاره بعده نو دردم آینه سیاه را بقوام
آورده درم روغن ماد کاه و دران انداخته از انش فرودار و چون نشد

نشود ادویه دران یار کند بکدرم را غلور بسته بدارند بلی روزینه بخوراند شود
حاصل ایداد آب پیچ افزون کرد این در دفع مغمی بادی نظر ندارد معمول

ایضا قویاب مای مستفوز و عدد فر نقل و جاوتری جوز بود

دار چینی بریک بجزدم مغز بادام و امین سرخ و امین سفید خضه تغلیب
و تخم انیس و بیج بند و موم صلی سیاه و حوصلی سفید و تال بلهانا و سفید

عسقره و مویز و سوزنچس و زنجبیل و تمال پیز و کوه کوه و کوه کوه و پوست بلبله و پوست
و اسکندریه و کجند سفید و خشکاش و ناله کبیر و صیوج و پنبل دراز بریک درم

مصطک روی و زعفران بریک بجزدم ننگ خاض بلهانه جز اعظم بکدرم
و عمل خائس صفت درم مصری سفید و پنجاه درم جمع ادویه را به

کوفه و نیخته و عمل و ننگ تری را بقوام آورده امیخته بدارند و در خزینه بکدرم
بخوراند قوت باه و امساک حاصل ایداد است

ایضا

نوردرنگ است مانند ماهی در دریا دردم هنوز خوب است

فلعل در راه بود خراسان خوب میبوه مصفا روی موصافینده بند
هر یک هفت نیم درم است گلوی نال مکاره مندی تخم کویچه سیر یا هر یک

بدرم قرنفل اواجی خورد بوج بودک بول خان پیر جادوری زعفران افزون

مویز کبابه جنی بر یک پنجاه جزا غنم بربگ پنجم مغز بادام نارچیل

هر یک هفت پنجم زرد کلمه کاه و غسل خالص هر یک پنجاه درم شکر تری

لیقد و عجم درم بسا ند جمع ادویه را کوفته و پنجه بپارند بعد روغن درغ

و این کنند و برانش نهند و غسل شکر تری و مغز بی دران انوارند چون اندک

بف بگذارد و بر شریف ادویه را دران آمیزند و بدارند روز سه بار درم

بجور اند خوب باه و در سنگی جامه ایزد خوب است ایضا بمغز مرغ زرد

سورخ کند و یکماه سیاب دران انداخته بوزد بعد هفت پاس سما یا

با آنچه در بضمه او است بکنن فرود سه هفته این عمل کند جوهر ماه افزون کرد

ضعف و پیری و سستی است و انورام کجنگ را که بر روی انورام میهند

زابل گرداند معمول مولف است هر چه از یک بضمه مرغ براید هو وزن

ان اب شملت که تر کرده کاشته باشند همانقدر هر یک از این بپازد

در شهد و روغن ماد کاکا...
به ترتیب چندین روز بخورد قوت باه افزون گردد اگر هم زبون نموده باشد

بجالت اصلی باز آید موافق و مجرب است **الزین در بیان پاک افزاین**

قوت باه بدانکه هر باه که راست کردن خواهد مانند سنجاری و میند زار از آن

اینها گرفته و پخته بر روغن کاه و مایده در پیشرا نوازده همین ادویه که در موصلی پاک
مرفوم شده است بجا رهند **کوبنج پاک** شحین تخم کوبنج با زده درم در شصت

بیزه کاه و انداخته به بزده کوه شود پس بچاه درم روغن کاه و در روی
انداخته برین کرده از آنش ریگرد بعد سیصد درم معری را در آب

یا آب انار یا سبب بقوام آورده از آنش بکشد کوه نر کوردان یا
کرده کفچه زنده بعد شحین تال بترو ناک تلاموچ و قلفدر از در کجمن

و بدار بکند و موصلی سیاه موصلی سفید و صبا و صک و بادبان و سبهاره
تخم از تپکن و تخم بل و تخم کوبنج و تال لکمانا و سنس بوسن و کوبنج و سنبله

و کبکیر و گنجه و کنکول موچ و بریم دندی و وضع ستار و موصلی
و بکیرم و بخت و بخت بلیده بخت اندک که بر لیک بکدرم با ندر روی انوار

و کفچه زنده بعد شحین الاچی خورد و قرفن حادتری و جوز بویه

که هر یک روح یکدم باشد در آن مخلوط کند و غیر باشد زعفران
کوده پیش از همه در وی اندازد بعد از آنکه را مخلوط کرده باشند معطر با
و مغز پسته و مغز بادام و چوباناره و کشمش که هر یک یکدم باشد در آن
در آن انداخته غلوه بمانند و خواه کشتی را در آن کسند از خواهر جز اعظم را سینه
اب انرا در شیر نمکوز انداخته به پزد خواه جنگ انرا در پنجه درم روز سه بخورد
وقت نیمه حاصل آید و سرخی بدن بخشد **موصی بابک** موصی سیاه سی درم
بگوید و در مقداری روغن بادکوبه و باد و دیار و دیمت درم صغیر را اندوده درم
روغن مالک کازو بریان کرده علی حده نهند و بسته مغز بادام و چوباناره
و چهار مغز هر یک نیمیت درم جدا نهند بعد از آن قرفل راجی و جوز بویه
و مویز و پسته راز و سندی و اسکندبه و ستاور و شترج و دارچینی
در اجوائین و تخم مکرو خراسانی اجوائین و سنگهاره و نوله و تخم کونج و تخم
ازونکن و بنز بکنند مال ملهاره هر یک دویندرم کوفته و پنجه شکر در روغن
در شک هر یک دویندرم سینه علی حده نهند و سبب درم جز اعظم را
با سحیق موصی سیاه بگوید یکجا بسته در دهن درم شیر مالک جاو در

از طرف اعین منورفته برایش زنده و کفچه زنده تا کوه شود جز بظن
سختن موصلی را اسپند به بردن کند و سبب درم روغن ناله کار و
در کوه انزاد و بریان کند جوق دانه دار شود از دانش بر کبر و از فضل
تا تا مکاره در وی ایمنه زنده و مخلوط کند بعد مو چهار صد درم شکر تری
مقام آورده وضع برمان را در این زمانه کوه را که بان ادویه مخلوط است
در وی انزاد و دانه کبابه پزند و زعفران و مشک انزاد و بعد مفرط را ایند از
و از انشای کبر و سرد کرده در ظرفی دیگ کند چند درم روزینه خوردن در
قوت باه و آب منی نرم را بنجد و لایق حمل کرده و آب حاصل آید
معمول مولف است **بسته پاک** بیارد فرود به تحت تحت کند و مغز از ادویه
که قدری چون کلی در آن ایمنه باشند و روز و دوشب هزار و بعد مو بر آورده
بسیار بنویسد بعد از آن بطریق که موصلی پاک کند همان ادویه را بر کنند
خوردن این فایده مذکور باشد معمول مولف است **بسته پاک**
بنج سبب سسی درم کوفته و چغندر برانند در ده درم روغن ناله کار و
بمانند و بیکار درم ناله کار و در ظرفی از طرف اعین که سستی مذکور

را با ده درم مایست درم جز غما غم جامه لبه زین انرا زود به
بعد هو با وجه نر کور ایا آنچه در وی است کشیده بیرون انرا زود
کهنه را در مایست درم روغن راز و زنده فرود آورده بدارند انگاه مایست درم
ضع را در ده درم روغن ماد کار و بر میان کشته مغزهای که در موصلی پاکه
گفته شده نیز عاقله رسته اند و مغزها را جمل پذیر در آن امیزند بعد از آن
فرغش بپای و جوز بویه و سندی و بلبله راز و مویز و زکریه و
اسکنده موصلی سیاه و ستاور و تخم کویچه و تخم ادنکس و تیل کلماه
کچینج و دارچینی و بجز در بیره سیاه سفید برار بکنند و عقره و
کبک و مریک و دیگر درم کوفته و بخته بدارند و قدری زعفران و مشک
بهم ساییده غلی صده بند انگاه سفید درم شکری را بقوام آورده
بطریق موصلی سیاه پاک ادویه را با امیزند و بخته نگاه بدارند بعد از
روزینه بخورند قوت یاه افزاید منی نرم را بچند ساعت لایق
عمل گرداند و شجوت و قوت یاه حاصل آید خوب است معالجت
ان قوت یاه و عقره و جرس موصلی سیاه و سفید و بهیلی

این در جو خازن یک بسکون تخم آوینکن تخم کوجیمه مسجیل تخم ملکار
کبابه چینه لعاب بربری سبزی وی کوفته و پنجه باد و چندان نکرتری
و پنجه بدارند کفی روزینه برام بخورند اخلاط بسینه بیرون کنند و در
افزاید چندانکه بسیار زنی خوشنود گردانند **ادویه اسک** پنج سورن با سیخ
تلسی سیاه بار که بتول بخورد اسک بنود **دیفنا** یک بقیه کنجک را با مک
اس کند و بلبک پای سخت کند و بسیار مالش دهند و پای پنهان
نه مند و زردی کند اسک بنود **دیفنا** خایه چهارموش بزرگ بستاند
و بدان روغن کنجد برزند و نظام جمیع **مقدار** کوف پای طلا کند
ازال شود **دیفنا** باجی و تخم بنوار و تخم کوزه هر یک سیاه درم در پیکر از
درم نیز که کار و بویستند و جوات کند و از آن مسکه کنند و روغن
کند و بسیاری کوفته در آن انزاخته بدارند و مقدار ای از آن بعد از طعام
بخورند و روغن را اینر بناضن های دست و پای طلا کند اسک بنود مقدار
خوردن بسیاری نکور یکمانه تا یکدرم **دیفنا** جوز بویه یکدرم و اینوز
مقدار کند و شش و چند دانه اجوائن حرار یا چند عدد کوبیده است درم

عسل

عمل خالص در ظرفی انداخته را نشسته بود چون کف از آن برآید چنانچه
شد مقدم و متفر در آن اندازد بعد ده درم از آن سخن چنان انداخته
کنند شتی غلوه به پندگی بعد از طعام بخورد اما بعد خوردن این از بوسیدن
آب و حرار از آن اما که شود معمول مؤلف است **دستا** بیسته موجب هر یک
بجای نه با هم نیک باید و مسند همی به نیم مانده کوفته فون سه مانده هر دو را
با هم بگوید و بلبل دراز و سببش هر یک بیخته و فرقی در اجوابی حرا
بودار چینی هر یک دو نیم مانده جوز بویه ده مانده کوفته و بخته و صبح او و بیهیم بخته
بکروز در شیر صبر سینه بوزن دو مانده غلوهها بندند یک اسرار طعام
بخوراند اما که شود بعد از خواب چنانچه بیرون شد تا اجازت غلوه
و قوت قایم مانده حرارت است **دستا** در زعفران خالص در سبب و ایفون
و جا و تری در چینی هر یک دو نیم مانده جوز بویه دو نیم کوفته و بخته و شیره
بر که تبیل مقدار موزک غلوه به بندد باید که بخش ده درم روغن زردی کاه و
بنوشند بعد هم بگویند جوز اند بعد آن بره تبیل خوردن در ده روز
بنوشند اما که حاصل آید حرارت است **دستا** عرق کجا جوز بویه و نقل
زعفران صندل سیخ پاره مسندی بلبل دراز ایفون مصری است او ی کوفته

و بچه شیر... بوزل حسی که کوزه نم باشد را غلوطه سازد...
مقدورن طعام یا بنجاده درم شیر با که کار و بخوراند اما که کمال حاصل آید
جرب است **ریضا** عقروزه بوز بویه زعنوان ایفون ستا و ماکوفته و بخته
با عمل مقدار دانه مویک غلوطه بندند یکی بخلق فرد بر دن دهند که شود
هر گاه که شیر نخورد و یا اگر شیر خورد از زال شود جرب است **ریضا** ایفون یکی
را در بیخون انداخته چهار روز برآورد روز پنجم از خوب و مغز خسته است هر یک
دو میخورد کوفته و بخته در صلابه کند و پخته لیون نکور کشیده در آن اندازد
و سخته بوی یک باشد را غلوطه بندد و یکی با شیر ماد کار و بخلق فرد بر دن
فرمانند اما که شود ماد آبی که شیر را کم کرده بچهار روز در آن انداخته نکور
انوار منزل شود و خیلی جرب است **ریضا** اسپند نیک ستاوی
باشند سینه بر قیف یا بر ناف طلا کند اما که شود **ریضا** بوز شش
در درم سند عی کل دمانگی هر یک یک درم در آب بکوبند و در آب بچینه
بیش از جمیع بکس بنوشند عقد منی آید و ذوق بسیار دهند
در آید و خلا را کم کند **ریضا** و نقل عقروزه سند هی متاوی است که
برآورد وقت حاجت بر است طلا کند لذت بسیار زن و مرد حاصل آید

ریضا

دیفان قرص میگیرم و در از چینی دو گرم کوفته و بخت با غسل امیزد
طلا کند وقت دخول است لذت بسیار یابد **دیفان** **دیفان**

دو دینی پنکزه سینها کوسندی سقا در موصلی سیاه بندی بوئی
با دو دندان شکسته مخلوط کرده میگیرد **دیفان** با به بندند و یکی بخورند

امکانه شهوت حاصل آید و قضیب بسیار سخت و در دست بماند
دیفان در از چینی ما جو ضعیف در وقت دما که متعادل به ترکیب کوفته و بخت

پرانند بوزن دو نیم ماشه باب ساییده و اب طلا کند در از زلسار
سنگ زنگه و عورت را **دیفان** و فرج تنگ شود **دیفان** **دیفان**

علاج منت زن علاج جلگه بد آنکه چون مرد در راه تنهای آرزو بر
جماع مینماید و زانی موجود مینماید از اینهاست چیزی شهوت را بخت

بدست بآلت ماس کرده و مومسانه در نیفورت رلهای قضیب **دیفان**
سخت مینمونه و در است کران و پر و پس است بلب میله دو جری

که چون این چنین فعل چند بار میکند در حاله تنزی قضیب شهوت بود
می رود و مست و بطار می شود و گنج مینمونه اند البعضه دارد که در دفعه مرض مزاج

بیشتر در دفع بکلی و سستی او نیز در آرد و پر کردن صحت را بیشتر است و قوم
بیکند **دوا دانه جن** مالکفی تخم دامانوره که بوی کبک سفید پوست بنج کینه سفید
جوز بویه هر یک ده درم اجوائین خراب با پنجم درم جز اعظم دو درم
همه را جوکوب کرده در دو هزار و چهار صد درم شیر ماله که بود که چهار صد درم
اب در آن مخلوط کرده باشند انداخته با آتش نرم بچون نذ چون نصف شیر
مانند جوات کنند و مسکه کنند در ظرف و یک انداخته بر اخل نمیدار و غش
شود از آتش بر گیرند تا سختی سردی رسد و یک درم زعفران سعی کرده
در آن اندازد و سرد کنند و بعد از آن مقدار **دوا دانه جن** بر قهیب مالد غش
بر گرداند و نیز بوزن دوسه یا شش بخورد خاصیت سرد بخند را بایک
بر که تبول بخورد خاصیت گرم دهد اما بعد خوردن طعام این روغن را
بخورد و وقت باه افزون گردد در استعمال کند در ایام زمستان
معمول موافق است **دیف** که جده ناخته آب تخم طرب **دوا دانه جن**
بنج کینه سفید مساوی در شیشه انداخته روغن آن را در جاله بیک
دو بار در روز پنجه مقداری بر قهیب طلا کرده بالای آن به برگ تبول

بهمند

به بند خلق دفعه شود معمول بود **ایضا** دارم که برآید و خوب
مشاوی سخن کند بعد از ارد کندم و روشن رزاد و قهقهه چاه حلوا
چم بزد و سخن مذکوره در آن انراخته اندیا کفر زده فرود آورد و تصور
از آن برات عطا کند کجی انت اگر چه سب رسیدن ضرب و باروز
کردن شده باز زود دفعه شود **ایضا** ارد ماش و لجه سب
مشاوی کوفته و صفت نیدرم در س درم ابر در طرف هس کجند
چون بطریق حلوا از آنش برگیرد و پشیر کم کرده برانت طلا کند و بالا
ان بجایه بند بعد از چهار باس بک پد و از رسیدن باد و سب
طلا کند و بالای ان بجایه بند بعد از چهار باس بک پد و از رسیدن
باد و اسب بر انت محرز باشد کجی انت که از خلق باشد دفعه شود
موجب است **دفعه ایست ایضا** زکس بگوید و بر ذکر مال دستی
برود موجب است **ایضا** اسپند صاف کرده کو کل سره هر یک بجزم
در دره و از دیم درم قند سیاه کمنه کوفته یکدم را غوره چاه بند یک از دینه
باشیر ماه کابو بخلق و زبردن فرماندستی ذکر دفعه شود موجب است
ایضا سخت کردن انت میته جوز بویه ایفون اسپند کجی نماز

بست و بی کون...
دوازده ماه...
نم سنج از آن بر در طلا کند و بالای یک بر که بتول به سجد سخت شود اگر خوا
که بار دیگر نیز بکار بندند و بعد از سوم روز طلا کند اگر در فصل زمستان بوزن
یک دو ریخ یا بر که بتول بخورد اگر می بخشد و ازین است که نیز حاصل آید و
که نیک بقیه اسراری نوشد نیم سنج نایک سنج بخورد خوب است
دیف زبیره کل خیلو فر شمشیری با شمشیر عموده بر قصب طلا کند فایده نیکو
و بسیار **دیف** خراطین باز آید و من کجند حل کرده بدارند و دوام بر در کمانند
ذکر در از وسط کرد **دیف** مادر از صابون زرد **دیف** ه کا فور بهم سینی
شک حل معصف قلعی کش از نیک یکدم در غسل غلوهها بندند و
یکی روز نیز بخورند تا صفت روز از اجماع محرذ کرد اگر عینی باشد
مرد که دو مادر زاد باشد و لا اگر در دنیا از زنده باشد برود و خوب است
کنن در مان بخورم زرنج بستند و بپد بعد از پنجم نیم بر یک
و پنجم نیز زقوم بپزند با هم مخلوط کرده نصف از او ان اندازد
و صلایه کن چون زودیک چنگی رسد در وی اندازد و بپاید

مظنه بر این
بهر حال بکیرم
شده که چهاردهم
بسیار خوب

بیمه شیر را شیر در آن انداخته نیک صلایه کند و قوی کند که گزیدند
و در کله سبزه و میان دوز با جگه است در اردو در محفت انار با یکم شسته
بهند و با زهر جانب آتش دهد چون بوضه سرد شود بر آورده بستانند
و بگردد و بکار بندد که را که مرض سفید باشد بعد ملاحظه خطه روز
ایام بنیات یک بر که تنبول و چهار قریص و بوزن دو برنج زرنج نوز
او دار و زرنج بخوراند هر غذا کور دفعه شود این بوزن دو برنج از این با یک
برک تنبول و با همه دانه های یک الاچی جلان و مفت پیوه بعد اول
بخوراند و هر روز دو پیوه بخورد تا جمل پیوه نبعه از آن نه کم کند پیوه
در بن صورت که یک که چهل و نه روز باشد نه زده گشت و شش سبزه صنی
سجود و سبک و ادنک و لیر که که از گرمی باشد و کینتا، بای زایل
که در دو مرض گشت روک نان کجود یا کجود خام خواهد بر میان نانک غذا که
پیوه خورد زینها بر پیوه در مرض چهره و سبک و ادنک با و کینتا بای نان
ادنک که در دهن ماده ها و بریان کرده باشند خوردند و از صبح آید
در مرض گشت روک را با پیوه که زلف مندل بخورد و یکم مفت موقوف کند

و آنچه از سنگ و گوشت غلبه خون بخورد که از ترش و بیشتر صورت و زرد
است از آنکه در ازان همان چنین باهلی مورچه و دیگر چیزها در آن
با که در پنج ازان با یک پناث نکلی روزی پنج بخوراند و در پنج استی
و نیز که کار و خام که چهار پنج پناث در آن امیخته باشند خوردند در
جمع بت بار از ایل کند و درستی که با سرفه باشد و امیختن برین را
علم کتبی گویند در شش هفته روزی بلغم را بخوراند این بیستور که در
دفته بت مرقوم شده تحت تحت کرده براه مقصد بیرون اندازد
چشم که سرفه است با استفراغ از سینه بیرون کند و شفا حاصل
از شفای دمان پاک شده باشد و نیزه دو پنج ازان با یک که تن
و مویز و لاجبی که در صد مرقوم شده بخوراند صحت یابد هر که در
چند روز کسلی را کم کرده بنده اعضا و گوشت پرورت بدن را حما
گویند و در حق را از ایل سخته بعد مو مفرداری کسلی است
بطریق بت مرقوم کرده اند و زنی را که مرض پر بوتقا مبتلا باشد بخور

صحت یابد چرب است معمول مؤثر است

دیگر

